

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال هشتم، زمستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۳۰

بررسی دیدگاه استاد لاریجانی در معناشناسی و هستی‌شناسی الزام اخلاقی

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۲۶

تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۲۷

حسین احمدی*

فرااخلاق به مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق میپردازد؛ فرااخلاق چهار مبحث ذیل را دربرمی‌گیرد: معناشناسی اخلاق، معرفت‌شناسی اخلاق، هستی‌شناسی اخلاق و مباحث منطقی. مهم‌ترین بخش در معناشناسی اخلاق و تحلیل مفاهیم اخلاقی مفاهیمی هستند که در محمول جمله‌های اخلاقی به کار می‌روند و مفاهیم ارزشی و الزامی را دربرمی‌گیرند. مفاهیم ارزشی مانند «خوب» و «بد» است و مفاهیم الزامی مانند «باید»، «نباید» و «وظیفه». هستی‌شناسی اخلاق از وجود و نحوه وجود مفاهیم و جمله‌های اخلاقی بحث می‌کند. درباره «الزام اخلاقی» مقاله‌های زیادی نگاشته شده است، ولی این تحقیق با تفکیک حیث معناشناسی از هستی‌شناسی مفهوم «الزام اخلاقی» دیدگاه استاد لاریجانی را بررسی می‌کند. ایشان با تفکیک مباحث معناشناسانه از هستی‌شناسانه «الزام اخلاقی» قدم مؤثری در تبیین مباحث فرااخلاقی برداشته است. نظریه ایشان در «الزام اخلاقی» شبیه نظریه جورج ادوارد مور در «خوب اخلاقی» است. بنابراین، ایشان در معناشناسی شهودگرا و در هستی‌شناسی واقع‌گرا به حساب می‌آید. اما مشکل این نظریه ادعایی بودن آن و ارائه نکردن دلیل معتبر است. تنها دلیل

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

ایشان ارجاع به وجدان است ولی مخالف این نظریه نیز می‌تواند به وجدان تمسک جوید.

واژگان کلیدی: فرااخلاق، معناشناسی اخلاق، هستی‌شناسی اخلاق، مفاهیم اخلاقی، الزام اخلاقی.

مقدمه

فرااخلاق علمی است که به مباحث معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و منطقی علم اخلاق می‌پردازد؛ معناشناسی فرااخلاق به دنبال تعیین حد برای مفاهیم و جمله‌های اخلاقی و تبیین صحیح برای تعیین بار معنایی آن مفاهیم و جمله‌هاست و هستی‌شناسی فرااخلاق دانشی است که از وجود و نحوه وجود مفاهیم و جمله‌های اخلاقی بحث می‌کند. مباحث فرااخلاق عمدتاً حول محور تحلیل محمول جمله‌های اخلاقی می‌چرخد، زیرا مسائل این حوزه بیشتر ناشی از ابهام در محمول اخلاقی است. (Becker, 2001: 1084؛ ویلیامز، ۱۳۸۳: ۲۳ و ۵۲؛ جوادی، ۱۳۷۵: ۱۷) محمول‌هایی که در جمله‌های اخلاقی به کار می‌روند دو دسته‌اند: مفاهیم ارزشی، مانند خوب، بد، درست و نادرست، و مفاهیم الزامی، مانند باید، نباید و وظیفه.

این تحقیق تنها به مفاهیم الزامی می‌پردازد. منظور از «الزام اخلاقی» در این تحقیق، تمام مدلولاتی است که به هر زبانی به شکل خبری یا امری یا نهی ظاهر می‌شوند و بر معنای الزامی دلالت دارند، یعنی موضوعی اخلاقی را بر عهده انسان‌ها می‌گذارند یا انسان را از موضوعی غیراخلاقی بر حذر می‌دارند.

بعد از تبیین و توضیح مفاهیم مورد استفاده در این تحقیق، به تبیین موضوع بحث و جایگاه آن پرداخته می‌شود. «الزام اخلاقی» در فرااخلاق در چهار حوزه

قابل بررسی است: معناشناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و منطقی. (جوادی، ۱۳۷۵: ۱۷؛ ویلیامز، ۱۳۸۳: ۲۳) برخی از سؤال‌های هر یک از این حوزه‌های بحثی عبارت‌اند از: معنای «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معناشناختی) معنای جمله‌های دربردارنده «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معناشناختی) آیا محکی «الزام اخلاقی»، از حیث هستی‌شناسی، واقعیت دارد؟ (پرسش هستی‌شناختی) و آن محکی چه نحوه از واقعیت را داراست؟ (پرسش هستی‌شناختی) راه شناخت «الزام اخلاقی» چیست؟ (پرسش معرفت‌شناختی) آیا جمله‌های حاوی «باید» با جمله‌های حاوی «هست» ارتباط دارند؟ (پرسش منطقی) و اگر چنین ارتباطی هست، چگونه می‌توان این ارتباط را تبیین کرد؟ (پرسش منطقی) این تحقیق در صدد است که تنها به پاسخ پرسش معناشناختی و هستی‌شناختی فوق مطابق نظریه استاد لاریجانی پردازد.

بحث معناشناسی در میان فلاسفه غرب از جورج ادوارد مور و در میان اندیشمندان مسلمان از محقق اصفهانی به بیانی صریح آغاز شد؛ برخی مانند محقق اصفهانی و جورج ادوارد مور «باید اخلاقی» را با مفهوم اخلاقی دیگری مانند «خوب» تعریف می‌کنند و، به عبارت دیگر، غیرطبیعت‌گرا هستند. (مور، ۱۳۸۲: ۲۲؛ غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۲) برخی مانند استاد لاریجانی معنای «باید اخلاقی» را بدیهی می‌دانند و ناتعریف‌گرا به حساب می‌آیند. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۲۳-۲۳۴) گروهی این مفهوم را به وسیله مفاهیم انتزاعی تعریف کرده‌اند که میان اندیشمندان مسلمان معتقدان فراوانی دارد. برخی مانند مرحوم حائری معنای آن را ضرورت بالغیر دانسته‌اند. (حائری، ۱۳۶۱: ۱۰۲-۱۰۴) و برخی مانند آیت الله مصباح معنای آن را ضرورت بالقیاس میان فعل فاعل و نتیجه آن در نظر

گرفته‌اند. (مصباح، ۱۳۷۰: ۲۷)

و این تحقیق حیث معناشناسی الزام اخلاقی را از هستی‌شناسی آن در دیدگاه استاد لاریجانی تفکیک و تبیین کرده، آن را بررسی می‌کند. حیث هستی‌شناسی فرااخلاق از آن جهت اهمیت دارد که نظریات واقع‌گرا را از غیرواقع‌گرا تفکیک می‌کند که به تبع آن، نظریات مطلق‌گرا از نسبی‌گرا مشخص می‌شود.

دیدگاه معناشناسانه استاد لاریجانی

استاد لاریجانی معتقد است که جمله‌های حاوی «باید» دو قسم هستند: دسته‌ای از این جمله‌ها مقدمی به حساب می‌آیند (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۲۲-۲۲۳)، یعنی لزوم‌هایی را دربرمی‌گیرند که به نحوی از لزوم‌های عقلی دیگر نشئت می‌گیرند و برخی غیرمقدمی شمرده می‌شوند. برای اثبات جمله‌های حاوی «باید» مقدمی به جمله‌های حاوی «باید» عقلی تمسک می‌شود، اما جمله‌های حاوی لزوم‌های عقلی جمله‌هایی بدیهی‌اند و وجوبشان بالذات است. (همان: ۲۲۶) تنها جمله‌های حاوی لزوم عقلی - که برخی جمله‌های حاوی لزوم اخلاقی مانند «باید به عدالت عمل کرد» و «باید از ظلم کردن پرهیز کرد» را نیز دربرمی‌گیرند - مورد بررسی استاد لاریجانی قرار گرفته‌اند. ایشان معتقد است: هر کسی وجود لزوم‌های عقلی^۱ و اخلاقی اصیل^۲ را در درون خود با علم حضوری می‌یابد و به وسیله قوه عاقله از آن واقعیت درونی مفهوم می‌سازد. قوه عاقله این مفهوم را بر مصادیق کلی و جزئی حمل می‌کند و جمله می‌سازد.

استاد لاریجانی تصریح دارد که علم حضوری به نفس الزامات تعلق می‌گیرد،

۱. مانند «باید از قطع حاصل از حکم عقل پیروی کرد».

۲. مانند «باید به عدالت عمل کرد» و «باید از ظلم کردن پرهیز کرد».

نه معنای «باید» و «وجوب» (لاریجانی، ب:۱۳۸۲: ۵۲) و می‌توان معنای «باید» را از کلام ایشان به نحو ذیل برداشت کرد و نتیجه گرفت که ایشان، به دلایل و شواهد ذیل، مفهوم «باید» را بدیهی می‌داند و آن را بی‌نیاز از تعریف می‌پندارد:

۱. برای فهماندن مفاهیم بدیهی به دیگران گاهی از عبارتهای سلیبی استفاده می‌شود و گاهی نیز تعریف به مصداق می‌شود؛ استاد لاریجانی نیز برای تبیین معنای «باید» یا به تبیین مصداق آن پرداخته (همان: ۵۳) یا به عبارتهای سلیبی متوسل شده است (رک. همان: ۵۳؛ لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۰۹؛ وارنوک، ۱۳۶۸: ۱۱۳ و ۱۵۴-۱۵۵). و این مطلب مؤیدی بر بدیهی دانستن مفهوم «باید» است.

۲. استاد لاریجانی تصریح دارد که نظریه‌اش به نظریه جورج ادوارد مور درباره «خوب» شبیه است (وارنوک، ۱۳۶۸: ۱۳-۱۷ و لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۰۹) و مور درباره «خوب» به بدیهی عقلی و تعریف‌ناپذیری «خوب» قایل شده است. اگرچه ایشان - شبیه جورج ادوارد مور - به بدیهی بودن یکی از مفاهیم اخلاقی قایل است، میان این دو نظریه اختلاف‌هایی نیز وجود دارد که عبارت است از:

أ. بنا بر نظر استاد لاریجانی، بداهت مفهوم «باید» برگرفته از علم حضوری است (لاریجانی، ب:۱۳۸۲: ۵۲)، اما علم حضوری در نظر جورج ادوارد مور جایگاهی ندارد، زیرا مور بدیهی بودن مفهوم «خوب» را از طریق استدلال عقلی به دست می‌آورد، نه علم حضوری، یعنی دلیل بدیهی بودن مفهوم «خوب» را بساطت آن و تعریف آن را سبب مغالطه می‌داند.

ب. استاد لاریجانی بر قابل تعریف نبودن مفهوم «باید» دلیلی ارائه نکرده است، بلکه کلام ایشان تنها این مطلب را می‌رساند که مفهوم «باید» تعریف لازم

ندارد، اما بنا بر نظریه جورج ادوارد مور، مفهوم «خوب» قابلیت تعریف ندارد، زیرا اولاً مفهوم «خوب» بسیط است و ثانیاً تعریف «خوب» سبب مغالطه طبیعت‌گرایانه خواهد شد.

بنا بر نظر استاد لاریجانی، مفهوم «باید» - اگرچه قابلیت تعریف دارد - به دلیل بداهت داشتن، نیازی به تعریف ندارد و تصور بدیهی شمرده می‌شود. تصور بدیهی تصویری است که تعریف مفهومی^۱ آن امکان‌پذیر نباشد یا مورد نیاز نباشد و یا نه مورد نیاز است و نه امکان‌پذیر. اما می‌توان برای معرفی مفهوم بدیهی به دیگران بیان یا تعاریفی مانند تعریف شرح اسمی^۲ یا تعریف به مصداق^۳ ارائه داد.^۴ استاد لاریجانی نیز در پی تبیین این گونه‌ای «باید» برآمده است و همان‌طور

۱. تعریف مفهومی یعنی «مجموعه همه اوصاف و فقط همان اوصاف که برای اطلاق مفهوم مورد نظر لازم است». این مجموعه اوصاف تعریف مفهومی یا معنایی یک مفهوم نامیده می‌شود. مثلاً، اگر بیان شود که تعریف مفهومی انسان چیست، شما باید سراغ آن اوصافی بروید که اگر مفهوم انسان بخواهد به یک موجودی اطلاق شود، باید آن اوصاف را دارا باشد. به مجموعه آن اوصاف «تعریف مفهومی یا معنایی انسان» می‌گویند.

۲. تعریف لفظی یا اسمی یا شرح الاسمی به تعریفی اطلاق می‌شود که قبل از اثبات وجود جسم برای معرفی شیء به کار می‌رود. در بحث معناشناسی مفاهیم بدیهی نیز می‌توان برای معرفی مفهومی عبارتهایی را به کار برد که بداهت آن مفهوم را واضح کنند.

۳. تعریف به مصداق یا تعریف از راه نام بردن مصداق به تعریفی اطلاق می‌شود که از طریق نام بردن مصداق‌هایی، مفهومی را مشخص می‌کنند، مانند اینکه بچه‌ای پرسد: فوتبالیست یعنی چه؟ پدرش برای جواب، چند نفر فوتبالیستی را که بچه‌اش می‌شناسد نام ببرد و بگوید فوتبالیست یعنی اینها.

۴. برای مفاهیم بدیهی می‌توان تعریف شرح اسمی یا تعریف به مصداق ارائه داد؛ اما هر جا تعریف شرح الاسمی یا تعریف به مصداق به کار رفت، دلیل نمی‌شود معرف بدیهی باشد. بنابراین، گاهی برای الفاظ و مفاهیم نظری نیز از تعاریف فوق استفاده می‌شود.

که بیان شد اکثر بیان‌های ایشان در تعریف و توضیح «باید»، تبیینی سلبی است. عبارت ایشان چنین است:

ظاهراً در بدهت این الزامات تردیدی نیست و آنچه که عده‌ای را در مقام انکار این احکام قرار داده همانا مشکلاتی است که در تحلیل مفهوم «وجوب» داشته‌اند و لکن گفتیم هیچ دلیلی نداریم که مفهوم «وجوب» همان مفهوم ضرورت علی - معلولی یا ضرورت بالقیاس الی الغیر باشد، تا به مشکلاتی که در متن مباحث قبل بدان اشاره شد گرفتار شویم، بلکه مفهوم «وجوب» اخلاقی یا «باید» معنایی است جدا از مفهوم وجوب یا «ضرورت» تکوینی و منتزع از همان الزامات بدیهی نفسانی. (لاریجانی، ب ۱۳۱۲: ۵۳)

«باید به عدالت رفتار کنی» ابراز لزومی است که احساس می‌کنیم. از این لزوم به مفهوم لزوم، مفهوم ضرورت یا مفهوم بایستی حکایت می‌کنیم. این مفاهیم و درک اینها کار قوه عاقله است و محکی اینها هم همان واقعیت‌ها هستند. (لاریجانی، ۱۳۱۶: ۲۲۳)

در نظر این اندیشمندان، مفهوم «باید» از یک جهت به معنای «وجوب» شبیه است، نه «ایجاب» و از جهت دیگر نیز از «وجوب» متمایز می‌شود. استاد لاریجانی درباره اینک «باید» معادل مفهوم «وجوب» است، چنین عبارتی دارد: «باید از لحاظ دقی معادل مفهوم "وجوب" است، نه ایجاب و الزام.» (وارنوک، ۱۳۶۱: ۱۱۳)

دلیل مطلب فوق این است که، نخست، ذهن انسان از حیث انتساب نسبت انشائی یا ایقاعیه به فعل یا فعلی که طرف این نسبت واقع شده است مفهوم «وجوب» یا «باید» را انتزاع می‌کند و، سپس، از همین نسبت از حیث انتسابش به آمر یا از فعل آمر از آن حیث که طرف نسبت مذکور واقع شده است مفهوم

«ایجاب» را انتزاع می‌کند. از این رو، حیثیت انتزاع مفهوم «باید» و «وجوب» از حیثیت انتزاع مفهوم «ایجاب» متمایز است. عبارت ایشان درباره تمایز «باید» و «وجوب» چنین است:

مفهوم «وجوب»، که حاکی از نسبت بین علل و معالیل است، به اشیاء هم قابل تعلق است و لذا معلول را متصف می‌کند و به نحو اشتقاق یا حمل ذوهو بر آن حمل می‌شود. مثلاً، می‌گوییم این شیء نسبت به علت خود وجوب دارد یا واجب است. به خلاف مفهوم «باید» که جز به افعال تعلق نمی‌گیرد. بنابراین، می‌توان گفت که به یقین مفهوم «باید» همان مفهوم «ضرورت» نیست. (همان: ۱۵۴-۱۵۵)

در مجموع، می‌توان منظور از «باید» را در نوشته‌های استاد لاریجانی این‌گونه جست و تبیین کرد: «باید» یعنی «وجوب^۱ بالذات (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶) و واقعی که به ماهیت فعل (لاریجانی، الف ۱۳۸۲: ۱۴-۱۵) تعلق می‌گیرد». با قیود موجود در جمله مذکور، مقصود استاد لاریجانی به صورت ذیل بیان شده است:

قید «وجوب» قیدی است که «الزام» و «ایجاب» را از معنای «باید» خارج ساخته است و قید «بالذات» «باید»‌های انشایی محض و مقدمی را که وجوبشان بالغیر^۲ شمرده می‌شوند از دایره بحث خارج کرده است. با قید «واقعی» به حیثیت

۱. در نظریه استاد لاریجانی، مفهوم «باید» از یک جهت به معنای «وجوب» شبیه است و از جهت دیگر نیز از «وجوب» متمایز می‌شود، تصریح به کلمه «وجوب»، در تعریف، حاکی از وجه تشابه این دو مفهوم می‌باشد و با قید «ماهیت فعل» به وجه تمایز این دو مفهوم اشاره شده است.
۲. یعنی برای اثبات ضرورتشان به لزوم‌های بالذات محتاج‌اند.

هستی‌شناسی «باید» اشاره شده است و با قید «طبیعتِ فعل» مشخص شده است که اولاً، متعلقِ باید «فعل» است نه شیء و، ازاین‌رو، مفهوم «باید» با «وجوب» متمایز است و ثانیاً، «باید» به وجود خارجی فعل یا وجود ذهنی فعل تعلق نمی‌گیرد. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۳۳) ازاین‌رو، قصد شده است تا نظریهٔ کسانی که «باید» را به ضرورت بالقیاس یا بالغیر تعریف می‌کنند و، در نتیجه، متعلقِ «باید» را فعل ذهنی یا فعل موجود می‌دانند رد شود.

نمی‌توان اشکال کرد که این تعریف، بر استاد لاریجانی تحمیل شده است و ایشان درصدد بیان معنای «باید» نبوده است، زیرا ایشان تصریح دارد که نظریه‌اش مباحث معناشناسی را نیز دربردارد:

این نظریه هم بحثی نسبت به مرحلهٔ انتولوژی دارد، هم بحثی نسبت به مرحلهٔ ایپستمولوژی (شناخت‌شناسی) و هم در مرحلهٔ معناشناختی یا سمانتیک. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۰۹)

از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت:

۱. مفهوم «باید» عقلی با «باید» مقدمی متمایز است. (لاریجانی، الف ۱۳۸۲: ۹)
- تمایز این دو نوع «باید» عبارت است از:
 - معنای «باید» در جمله‌های الزامی مقدمی از واقع اخبار نمی‌دهد، اما معنای «باید» در جمله‌های حاوی لزوم‌های عقلی از واقعیت این لزوم خبر می‌دهد؛
 - ب. لزوم اخلاقی عقلی قبل از تحقق انشاء موجود است، اما لزوم‌های مقدمی و شرعی همراه با جملهٔ انشایی ایجاد می‌شود؛
 - ج. لزوم عقلی مستقل بدیهی است و به تعریف و اثبات نیاز ندارد، اما برای اثبات لزوم‌های مقدمی به لزوم‌های عقلی متمسک می‌شود.
۲. مفهوم «باید» عقلی در جمله‌های انشایی و اخلاقی - مانند «باید به عدالت

رفتار شود» - با مفهوم «باید» در جمله‌های اخباری و اخلاقی - مانند «به عدالت رفتار کردن واجب است» - متمایز است: اگر چه معنای «باید» در جمله‌های حاوی لزوم عقلی الزام نیست، الزام را در آنها می‌توان از حیثیت انشاء - از حیث انتساب نسبت انشاء به امر یا از فعل امر از آن حیث که طرف نسبت مذکور واقع شده است - برداشت کرد، اما مفهوم «باید» در جمله‌های اخباری و اخلاقی تنها از آن لزوم موجود در درون خبر می‌دهد.

۳. از یک منظر، مفهوم «وجوب» و مفهوم «باید» نسبت عام و خاص مطلق دارند، زیرا مفهوم «وجوب»، علاوه بر تعلق به افعال، به اشیاء نیز تعلق می‌گیرد و رابطه علی و معلولی اشیاء را نیز تبیین می‌کند. اما با توجه به اینکه در اخلاق، تنها از فعل اخلاقی بحث می‌شود، مفهوم «وجوب» اخلاقی تنها به فعل اخلاقی تعلق می‌گیرد. بنابراین، متعلقات وجوب اخلاقی با باید اخلاقی با یکدیگر برابرند.

۴. مفهوم «باید» مورد بحث شامل «باید»های صادره از طرف شارع^۱ نمی‌شود (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶؛ همو، الف ۱۳۸۲: ۸-۹) و «باید»های مقدمی را نیز دربر نمی‌گیرد. از این رو، قلمرو مصادیق لزوم عقلی مورد بحث استاد لاریجانی بسیار محدود است.

۱. ممکن است شارع لزوم‌های عقلی مانند «باید به عدالت رفتار شود» را صادر کند، که این نوع اوامر شارع اوامر ارشادی نامیده می‌شود؛ منظور از «باید»های صادره از طرف شارع اوامر مولوی است که از طرف عقل صادر نمی‌شود.

بررسی دیدگاه معناشناسانه استاد لاریجانی

اشکال اول. تمایز نداشتن «باید» و «وجوب»

بنا بر نظر استاد لاریجانی، متعلق مفهوم «باید» فقط فعل است، اما متعلق مفهوم «وجوب» اشیاء نیز می‌توانند باشند. این کلام به بیان‌های ذیل رد می‌شود. تذکر. برخی (مدرسی، ۱۳۸۸: ۴۱) برای حل این مشکل پیشنهاد داده‌اند که به جای مترادف دانستن مفهوم «باید» با «ضرورت» و «وجوب»، مفهوم «باید» با مفهوم «ضرورت دارد» و «وجوب دارد» مترادف در نظر گرفته شود. اما به نظر می‌رسد که راه حل پاسخی برای اشکال استاد لاریجانی نیست، زیرا «ضرورت دارد» فقط جنبه فعلی بودن «باید» را روشن می‌کند، در حالی که اشکال درباره متعلق «باید» می‌باشد که «فعل» است، نه خود «باید» که مشکل با تغییر معنای آن به صورت فعلی حل گردد.

بیان‌های ذیل تبیین مناسبی برای حل اشکال فوق است.

أ. منظور از مفهوم «باید» تمام مفاهیم اخلاقی - محمول‌های جمله‌های اخلاقی است - که مفاهیم الزامی دارند. از این رو، تنها لفظ «باید» مقصود نیست، بلکه مفهوم «وجوب»، «واجب» و «وظیفه» را نیز دربرمی‌گیرد. بنابراین، لفظ «وجوب» - که به اشیاء نیز تعلق گرفته است - به‌عنوان یکی از مفاهیم الزامی مورد بحث می‌باشد. پس، برای تبیین حدود معنایی «باید» بایستی حد مشترک تمام مفاهیم الزامی را در نظر گرفت.

ب. اگر تنها «باید اخلاقی» - نه لزوم عقلی - مد نظر باشد، جمله‌هایی که متعلق «وجوب» در آنها اشیاء است، تخصصاً از محل بحث خارج می‌شود، زیرا مفاهیم اخلاقی مانند «باید اخلاقی» تنها به فعل اخلاقی تعلق می‌گیرند.

ج. اگر از مفهوم «باید» تنها لفظ «باید» فرض شده باشد و اعم از «باید

اخلاقی» در نظر گرفته شود، باز تمایز آقای لاریجانی صحیح نیست، زیرا برخی جمله‌های حاوی «باید» وجود دارد که به فعل تعلق نگرفته‌اند، مانند «اگر ساعت هفت است، باید روز باشد» یا «رنگ هندوانه خوب باید قرمز باشد». اگر از طرف استاد لاریجانی جواب داده شود که روز بودن و قرمز بودن فعل خداست، باز اشکال باقی است، زیرا اشیاء متعلق «وجوب» نیز فعل الهی هستند و، از این رو، تمایزی وجود ندارد.

اشکال دوم. عدم ارائه دلیل موجه

به نظر می‌رسد، نظریه استاد لاریجانی به دنبال تبیین ملاک صحت جمله‌های اخلاقی است که تمام جمله‌های اخلاقی را به وسیله جمله‌های «باید عدالت ورزید» و «نباید ظلم کرد» اثبات کند و با این نظریه، مبنای خود را ثابت نماید. اما از ملاک صحت قضایا نمی‌توان به معنا رسید. به عبارت دیگر، اگر کسی ادعا کند: «من این الزام نفسانی را ندارم یا اگر دارم، در اثر تربیت یا عامل دیگری پیدا کرده‌ام»، این نظریه نمی‌تواند ادعای چنین افرادی را رد کند. (معلمی، ۱۳۸۰: ۲۱۸) بنابراین، با تمسک به وجدان یا بدهت نمی‌توان منتقد را قانع کرد و انتظار این است که استاد لاریجانی بیان کند به چه دلیل قانع کننده‌ای، مفهوم «باید» بر لزوم واقعی و درونی صدق می‌کند و عقل آن مفهوم را از لزوم واقعی انتزاع می‌کند؟ این نظریه دلیل قانع کننده‌ای برای بیان خود ارائه نکرده است.

اشکال سوم: یکسان بودن معنای «باید» عقلی و مقدماتی

ادله‌ای مانند تبادل معنای «باید» را در لزوم عقلی و مقدماتی یکسان می‌دانند. اگرچه تبادل نیز نمی‌تواند طرفداران نظریه استاد لاریجانی را قانع کند، اما ایشان نیز برای انفکاک این دو معنا، هیچ دلیلی ارائه نکرده است.

اشکال چهارم: حل نشدن اشکال طرفین ضرورت

استاد لاریجانی معتقد است که یکی از اشکال‌های نظریه آیت‌الله مصباح توجه نکردن به طرفین واقعی ضرورت است، زیرا «باید» مبین ضرورت بین فاعل و فعل است اما آیت‌الله مصباح معنای «باید اخلاقی» را ضرورت بین فعل و نتیجه می‌داند. و استاد لاریجانی معتقد است: نظریه‌اش اشکال مذکور را برطرف کرده است. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۱۳-۲۱۵) این در حالی است که نظریه استاد لاریجانی به تبیین لزوم‌های عقلی پرداخته است و این لزوم‌ها مبین وجوب بالذات فعل هستند و به فاعل توجهی ندارند، مانند جمله «باید به عدالت رفتار کرد» یا «باید از ظلم پرهیز کرد» یعنی «به عدالت رفتار کردن ضروری است» یا «از ظلم پرهیز کردن ضروری است» اما اشکال طرفین ضرورت بیشتر به لزوم‌های مقدمی و شرعی ناظر است که از لزوم‌های عقلی و اصیل اخذ می‌شوند و معنای «باید» در آن لزوم‌ها بایستی تبیین شود، که استاد لاریجانی آن لزوم‌ها را خارج از بحث خود دانسته است.

شاید کسی در مقام دفاع از استاد لاریجانی پاسخ دهد که فاعل در تمام این جمله‌ها وجود دارد، اما به صورت اجمالی و کلی است، و از آنجاکه جزئی نیست، به آن توجه نشده است.

با وجود این، اشکال باقی است، زیرا به فاعل توجهی نیست و، از این رو، فاعل در معنای «باید» لحاظ نمی‌شود و نیز برای یک طرف ضرورت بودن فاعل دلیلی ارائه نشده است، زیرا ممکن است فاعل در معنای «باید اخلاقی» لحاظ شود، اما به عنوان یک طرف ضرورت در نظر گرفته نشود، همان‌طور که آیت‌الله مصباح ضرورت را میان فعل فاعل و نتیجه در نظر می‌گیرد.

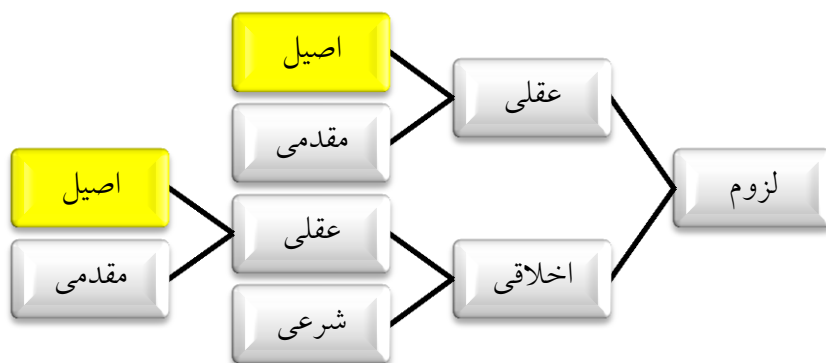
دیدگاه هستی‌شناسانه استاد لاریجانی

در نظریه استاد لاریجانی، «لزوم» در مرحله اول به دو دسته تقسیم می‌شود که از لحاظ مصادیق با یکدیگر نسبت عام و خاص من وجه دارند: لزوم عقلی و لزوم اخلاقی.

در این نظریه، لزوم‌های عقلی نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: ا. لزوم‌های عقلی اصیل، مانند «لزوم عمل به عدالت» ب. لزوم‌های مقدمی، که این لزوم‌ها از لزوم‌های اصیل ناشی می‌شوند، مانند «باید این شخص از شارع اطاعت کند» که به شخص فاعل اشاره دارد. (همان: ۲۳۳)

در این نظریه، لزوم‌های اخلاقی نیز دو دسته‌اند: ا. لزوم‌های اخلاقی شرعی، مانند این فرمایش خدا که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مانده: ۱) باید به عهدتان پایبند باشید»، مشروط به اینکه این فرمایش الهی امر مولوی باشد و ارشاد به عقل شمرده نشود. ب. لزوم‌های اخلاقی عقلی، که دو دسته مصادیق را دربرمی‌گیرند: لزوم‌های اخلاقی مقدمی، مانند «این شخص باید عدالت بورزد» و لزوم‌های اخلاقی اصیل، مانند «باید عدالت ورزید».

انواع لزوم‌ها از منظر استاد لاریجانی را می‌توان در نمودار ذیل ترسیم کرد:



بنابراین، لزوم اخلاقی عقلی اخص لزوم عقلی است؛ اما لزوم‌های اخلاقی شرعی عقلی نیستند و لزوم‌های عقلی نیز وجود دارد که اخلاقی نیستند، مانند «باید از شارع اطاعت کرد». از این رو، نسبت «لزوم عقلی» و «لزوم اخلاقی» عام و خاص من وجه است.

استاد لاریجانی درباره لزوم‌های عقلی اصیل بحث می‌کند که لزوم‌های اخلاقی اصیل را نیز دربرمی‌گیرد و به لزوم‌های مقدمی و شرعی نمی‌پردازد. عبارت ایشان درباره مطالب فوق چنین است:

الزامات مقدمی همه عقلی‌اند، ولی از آن جهت که برخی از تحلیل‌های آتی صرفاً در الزامات اصیل عقلی قابل طرح‌اند، الزامات مقدمی را فعلاً از دایره بحث به کناری می‌نهیم. مقصود ما از الزامات مقدمی دقیقاً الزاماتی است که به نحوی ناشی از الزامات عقلی دیگر باشد. ... همه الزامات عقلی نیستند. الزامات ناشی از اوامر و نواهی همچون اوامر و نواهی شارع مصداق الزام‌اند، ولی در عین حال عقلی نیستند. مقصود از الزام عقلی الزامی است که برخاسته از عقل [یا نفس آدمی، به بیانی که خواهد آمد] باشد، نه منتزعه از اوامر و نواهی شارع یا هر فرمانده دیگری. (لاریجانی، الف ۱۳۸۲: ۸-۹)

استاد لاریجانی قائل است که «لزوم عقلی اصیل» واقعیت نفس‌الامری دارد؛ بنابراین، ایشان علاوه بر وجودهایی مانند وجود انشایی، وجود ذهنی و وجود خارجی، به واقعیتی دیگر به نام واقعیت نفس‌الامری نیز قایل می‌شود. منظور از واقعیت نفس‌الامری واقعیتی مانند واقعیت «کلی طبیعی» است که بدون وجود ذهنی و خارجی در نظر گرفته می‌شود. برای فهم بهتر وجود «لزوم اخلاقی» ارتباط هر کدام از وجودهای مذکور با واقعیت «لزوم اخلاقی» از منظر استاد لاریجانی بررسی می‌شود:

استاد لاریجانی واقعیت «لزوم» اخلاقی اصیل را از وجود انشایی آن متمایز می‌داند؛ کلام ایشان درباره این مطلب چنین است:

ما یک وجوب واقعی اخلاقی داریم، که در عالمی مانند عالم نفس الامر محقق است، و یک وجوب انشائی داریم که به انشاء وجوب حاصل می‌شود. وجوب انشائی قبل از تحقق انشاء وجود ندارد، ولی منافات ندارد که لزوم اخلاقی قبل از تحقق انشاء موجود باشد. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶؛ ر.ک. همان: ۲۲۴ و ۲۲۷).

استاد لاریجانی واقعیت «لزوم اخلاقی» را غیر از وجود ذهنی «لزوم اخلاقی» می‌داند. عبارت ایشان چنین است:

روشن است که متعلق لزوم‌های اخلاقی طبیعت فعل است، نه وجود آن. حال، با توجه به اینکه طبیعت افعال [و نه وجود خارجی آنها] می‌تواند در نفس آدمی حاصل شود و تحقق یابد، آیا «لزوم اخلاقی» که صفت و عارض آن محسوب می‌شود بنفسه در نفس آدمی حاصل نمی‌آید؟ آیا نمی‌توان گفت نفس انسان در مواجهه با لزوم‌های اخلاقی به خود لزوم می‌رسد و نه صرفاً صورت آن؟ به نظر می‌رسد پذیرفتن این احتمال معقول‌تر از احتمالات دیگر است. «لزوم اخلاقی» از جهتی شبیه عوارض و لوازم ماهیت عمل می‌کند. ماهیت آنها فی حد نفسه متصف به وجوب یا لزوم اخلاقی می‌گردد نه وجود خارجی آنها و نه وجود ذهنی آنها، بلکه نفس طبیعت است یا تصویرهایی مشابه آن. (همان: ۲۳۳)

استاد لاریجانی واقعیت «لزوم اخلاقی» را وجود خارجی نمی‌داند. بنابراین، واقعیت آن از نوع ضرورت بالقیاس و ضرورت بالغیر نخواهد بود. (لاریجانی، الف ۱۳۸۲: ۷؛ همو، ۱۳۸۶: ۲۲۴) وجود خارجی «لزوم اخلاقی» همان مصادیق خارجی و جزئیاتی هستند که به لزوم اخلاقی اصیل وابسته‌اند. ایشان در نفی

وجود خارجی داشتنِ «لزوم اصیل اخلاقی» چنین می‌گوید:

معلوم می‌شود لزوم‌هایی که به نحو حضوری و شهودی درک می‌کنیم لزوم‌های جزئی ثابت بر عهده شخص نیست، بلکه همان لزوم کلی متعلق به فعل هر فاعل اخلاقی می‌باشد. اینطور نیست که وقتی من لزوم عمل به عدالت را درک می‌کنم، صرفاً شهود لزوم عمل بر عدالت مربوط به خودم باشد و دیگری هم شهود لزوم عمل به عدالت خودش و هکذا. بلکه لزوم کلی اخلاقی، که کلیتش به کلیت متعلق (فعل) و موضوع (فاعل) آن است، به عنوان وصفی عارض بر ماهیت فعل مورد شهود قرار می‌گیرد. ... اگر برای لزوم‌های اخلاقی واقعیتی قایلیم، این واقعیت‌ها اموری نفس‌الامری‌اند، نه واقعیت‌های خارجی؛ تقرر لزوم‌های اخلاقی نفس‌الامری است همچون تقرر ماهیات، نه مثل تقرر علیت که خارجی است. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۳۳؛ رک. همان: ۲۲۳ و ۲۲۷)

استاد لاریجانی، وجود انشایی، خارجی و ذهنی داشتن را از واقعیت «لزوم اصیل اخلاقی» نفی کرد تا به اقتضا نداشتن آن «لزوم» نسبت به وجود اشاره کند. به عبارت دیگر، واقعیت «لزوم اصیل اخلاقی» مانند «کلی طبیعی» است و «کلی طبیعی» هیچ اقتضایی نسبت به وجود ندارد. به همین دلیل است که فلاسفه گویند: «ماهیت من حیث هی لیست الاهی». به تعبیر دیگر، ماهیت نسبت به وجود هیچ اقتضایی ندارد و می‌تواند به وجود ذهنی و همچنین به وجود خارجی موجود شود. بنابراین، استاد لاریجانی واقعیت ماهیت را همان تقرر ماهوی داشتن می‌داند و منظور ایشان از نفس‌الامری بودن واقعیت «لزوم اخلاقی» مطلب مذکور می‌باشد.

بنابراین، طبق نظر استاد لاریجانی، واقعیت «لزوم اخلاقی اصیل» مانند واقعیت مفاهیم ماهوی است. مفاهیم ماهوی مفاهیمی هستند که نفس انسان، نخست، از

طریق ادراک حسی یا حضوری با مصداق یا مصادیقی از یک شیء آشنا می‌شود و به آن علم پیدا می‌کند و، سپس، مستعد می‌شود تا مفهوم کلی آن مصداق یا مصادیق را درک کند. برای مثال، وقتی انسان با مصادیق درخت آشنا می‌شود، نفس او مفهوم کلی درخت را درک می‌کند یا وقتی که به مصداق نفس خودش با علم حضوری علم پیدا کرد، مفهوم کلی «نفس» را می‌سازد و این مفهوم را درک می‌کند. بنابراین، هر مفهوم ماهوی ما به ازای خارجی دارد که هر شخصی به وسیله ادراک حسی یا حضوری به ما به ازای آن می‌رسد. به نظر استاد لاریجانی، انسان با علم حضوری به ما به ازای خارجی «لزوم اخلاقی اصیل» می‌رسد. به نظر ایشان، مفهوم «لزوم اخلاقی اصیل» نه اینکه منشأ انتزاع داشته باشد، بلکه در درون هر شخص ما به ازای خارجی دارد. اما مفهوم «لزوم اخلاقی اصیل» اقتضایی نسبت به وجود خارجی، ذهنی و غیر آن ندارد. با توجه به ما به ازای دانستن برای «لزوم اخلاقی اصیل»، ایشان در زمره واقع‌گرایان اخلاقی قرار می‌گیرد.

بررسی دیدگاه هستی‌شناسانه استاد لاریجانی

اشکال اول. جزئی بودن مدرک‌های علم حضوری

بنا بر نظر استاد لاریجانی، ادراک واقعیت «لزوم اخلاقی» از طریق علم حضوری است، در حالی که مدرک‌های علم حضوری، جزئی و شخصی‌اند، اما واقعیت «لزوم اخلاقی» کلی است، عبارت ایشان مبنی بر کلی بودن «لزوم اصیل اخلاقی» چنین است:

معلوم می‌شود لزوم‌هایی که به نحو حضوری و شهودی درک می‌کنیم

لزوم‌های جزئی ثابت بر عهده شخص نیست، بلکه همان لزوم کلی متعلق به فعل

هر فاعل اخلاقی می‌باشد. اینطور نیست که وقتی من لزوم عمل به عدالت را

درک می‌کنم، صرفاً شهود لزوم عمل بر عدالت مربوط به خودم باشد و دیگری هم شهود لزوم عمل به عدالت خودش و هکذا. بلکه لزوم کلی اخلاقی که کلیتیش به کلیت متعلق (فعل) و موضوع (فاعل) آن است به عنوان وصفی عارض بر ماهیت فعل مورد شهود قرار می‌گیرد. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۳۳)

اشکال دوم. عدم ارائه دلیل موجه

صاحب نظریه مذکور در تبیین نظریه خود دلیل موجهی ارائه نمی‌کند؛ استاد لاریجانی، «لزوم اصیل اخلاقی» و متعلق آن را خارجی و ذهنی نمی‌داند و آنها را از مفاهیم ماهوی قلمداد می‌کند که هر کس با علم حضوری می‌تواند به آن برسد. اما در کلام ایشان، دلیل ماهوی بودن این دو مفهوم روشن نیست و اگر کسی به عبارات سلبی و دلیل وجدان از این نظریه دفاع کند، سبب اقتناع منتقد نمی‌شود.

عبارت ایشان در نفسانی بودن لزوم و متعلق آن چنین است:

روشن است که متعلق لزوم‌های اخلاقی طبیعت فعل است، نه وجود آن. حال، با توجه به اینکه طبیعت افعال [و نه وجود خارجی آنها] می‌تواند در نفس آدمی حاصل شود و تحقق یابد، آیا «لزوم اخلاقی» که صفت و عارض آن محسوب می‌شود بنفسه در نفس آدمی حاصل نمی‌آید؟ آیا نمی‌توان گفت نفس انسان در مواجهه با لزوم‌های اخلاقی به خود لزوم می‌رسد و نه صرفاً صورت آن؟ به نظر می‌رسد پذیرفتن این احتمال معقول‌تر از احتمالات دیگر است. «لزوم اخلاقی» از جهتی شبیه عوارض و لوازم ماهیت عمل می‌کند. ماهیت آنها فی حد نفسه متصف به وجوب یا لزوم اخلاقی می‌گردد نه وجود خارجی آنها و نه وجود ذهنی آنها. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۳۳)

اگر بر فرض بپذیریم متعلق لزوم‌های اخلاقی نه وجود خارجی فعل است و نه وجود ذهنی بلکه طبیعت فعل است و طبیعت افعال در نفس آدمی می‌تواند حاصل شود، حصول متعلق لزوم در نفس دلیل نمی‌شود که «لزوم» نیز در نفس

حاصل شود. اگرچه برخی ارتباطها سبب سرایت برخی خواص است، مانند اینکه در ادبیات عرب گفته می‌شود: اگر موصوف مذکر یا مؤنث بود، این تذکیر و تأنیث به صفت نیز سرایت می‌کند، اما در بیان استاد لاریجانی تبیین نشده است که به چه دلیل، واقعیت متعلق «لزوم» به «لزوم» سرایت می‌کند. اگر ایشان دلیل این سرایت را وجدان بدانند، وجدان سبب اسکات منتقد نخواهد شد.

اشکال سوم. ادعایی بدون دلیل

استاد لاریجانی با استناد به علم حضوری به واقعیت «لزوم اخلاقی» می‌رسد، در حالی که ایشان، پیش از ادراک حضوری، واقعیت لزوم اخلاقی را ثابت می‌دانند. به عبارت دیگر، به نظر این اندیشمند، اگر شخصی در عالم نباشد، لزوم اخلاقی واقعیت دارد. با توجه به اینکه علم حضوری توانایی اثبات لزوم اخلاقی واقعی قبل از بشر را ندارد، پس، واقعیت لزوم اخلاقی قبل از پیدایش بشر در کلام استاد لاریجانی اثبات نشده است. عبارت ایشان درباره واقعیت لزوم اخلاقی در صورت نبود انسان چنین است:

آیا لزوم‌های اخلاقی وجود دارد که صرفاً قائم به نفس باشد، به طوری که اگر نفس نبود، آن لزوم خاص هم نبود؟ بنا بر واقعی بودن لزوم‌های اخلاقی، روشن است که همه لزوم‌ها قائم به نفس نیست. ولی، در عین حال، همان‌طور که در علیت دیدیم، می‌شود که فردی از علیت همچون علیت قوای نفس نسبت به آثار نفسی آنها مورد علم حضوری انسان باشد ولی در مورد لزوم‌های اخلاقی چطور؟ انصاف این است که مسئله لزوم‌های اخلاقی و نحوه تقرر آنها و نسبت نفس با آنها بسیار پیچیده است. در مورد لزوم اخلاقی [و حتی لزوم و وجوب عقلانی و شرعی] نکته‌ای وجود دارد که مشابه آن در علیت نیست. علیت نسبتی است که بین وجود علت و وجود معلول برقرار می‌شود. ... طرفین این نسبت

«وجود علت» و «وجود معلول» است. علت و معلولیت به نحوه‌های وجود این وجودات خاص برمی‌گردد. ولی در باب «لزوم اخلاقی»، معروض لزوم نفس ماهیت (یا چیزی مشابه آن مثل مفهوم) است. (لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۳۲)

اشکال چهارم: جامع افراد نبودن این نظریه

این نظریه تنها واقعیت «لزوم‌های اخلاقی اصیل» را تبیین می‌کند، اما به هستی‌شناسی لزوم‌های اخلاقی شرعی و مقدمی نپرداخته است. اگرچه این نظریه لزوم‌های اخلاقی شرعی و مقدمی را افراد این لزوم قرار می‌دهد، اما ظاهر این کلام با متغیر بودن برخی احکام جزئی سازگاری ندارد یا دستکم می‌توان گفت: ثبوت لزوم اصیل و تغییر افراد آن تبیین نشده است.

اشکال پنجم: رابطه واقعیت متعلق «الزام اخلاقی» با وجود ذهنی

استاد لاریجانی در اشکال به نظریه ضرورت بالقیاس معتقد است: متعلق «باید اخلاقی» فعل اخلاقی است و این فعل یا در خارج موجود است یا در ذهن و در هر دو صورت، با نظریه یادشده ناسازگار است، زیرا اگرچه فعل موجود در خارج علت تامه پیدایش نتیجه اخلاقی است، به دلیل محقق شدن آن، دیگر مورد طلب امر نیست و متعلق «باید» شمرده نمی‌شود، و فعل موجود در ذهن نیز به دلیل اینکه ذهنی است و بین وجود ذهنی فعل و نتیجه خارجی ضرورتی نیست متعلق «باید اخلاقی» نخواهد بود. ایشان بدین صورت نظریه یادشده را رد می‌کند و واقعیت متعلق «الزام اخلاقی» را واقعیتی ماهوی می‌داند. (وارنوک، ۱۳۶۸: ۱۱۴-)

(۱۱۴)

اما به نظر می‌رسد اشکال فوق وارد نباشد، زیرا:

اولاً، می‌توان به مستشکل جواب نقضی داد که این اشکال در بسیاری از مسائل جاری است، مانند جمله‌های حقیقیه. برای مثال، جمله «اگر بخواهد باران

بیاید، آمدن ابر ضروری است»، آمدن باران را معلول آمدن ابر می‌داند. اکنون سؤال این است: وجود باران وابسته به وجود ذهنی ابر است یا به وجود خارجی ابر نیاز دارد؟ روشن است که وجود ذهنی ابر منظور نمی‌باشد، زیرا وجود ذهنی ابر علت باران نیست، اما اگر وجود خارجی ابر منظور باشد، هنوز محقق نشده است که متکلم این وجود را سبب بارش باران بداند، بلکه با لفظ «اگر» جمله را به صورت شرطیه بیان می‌کند. از این رو، اشکال در کل جمله‌های حقیقه نیز قابل تبیین است. از آنجاکه جمله‌های اخلاقی از منظر آیت الله مصباح مانند جمله‌های حقیقه هستند (مصباح یزدی، ۱۳۷۰: ۲۶)، بنابراین، مستشکل هر تبیینی برای جمله‌های حقیقه داشته باشد در اینجا نیز جاری می‌شود.

ثانیاً، جواب حلی این اشکال بیانی شبیه به تبیین رابطه علت غایی و غایت دارد که علت غایی وجودش ذهنی است و غایت وجودش خارجی. در «باید اخلاقی» نیز نتیجه اخلاقی علت غایی می‌شود تا فاعل فعل اخلاقی را انجام دهد و به آن غایت و نتیجه برسد. زمانی که امر جمله اخلاقی را بیان می‌کند، طرفین ضرورت وجودشان ذهنی است، و زمانی که محقق شدند، وجودشان خارجی می‌باشد. اما زمانی که وجود نتیجه ذهنی است، وجود ذهنی صرفاً علت غایی نیست، بلکه وجود ذهنی‌ای که از ماهیت خارجی حکایت می‌کند و از لحاظ ماهیت با وجود خارجی یکسان است علت غایی می‌باشد.

آیت‌الله مصباح نیز تصریح کرده است که یک طرف رابطه ضرورت بالقیاس علت غایی است. از این رو، می‌توان رابطه فعل اخلاقی با نتیجه را رابطه علت ناقصه یا علل معده با معلول دانست. (مصباح یزدی، ۱۳۷۰: ۲۸).

به نظر می‌رسد مستشکل با تفکیک وجود ذهنی فعل اخلاقی از ماهیت آن،

اشکال را مطرح کرده است و در صورت عدم تفکیک این دو اشکال مندفع خواهد شد.

مستشکل، بدون استناد به کلامی تمام از آیت‌الله مصباح، اصرار دارد که منظور آیت‌الله مصباح از «باید» را رابطه ضرورت میان علت غایی و معلول نداند، بلکه آن را مبین رابطه ضرورت بالقیاس میان علت تامه و معلول جلوه دهد. حتی اگر - بر فرض که - این کلام مستشکل را بپذیریم، طبق بیان حلی فوق، اشکال مندفع است، زیرا وجود ذهنی را به دو حیث می‌توان نگریست: یکبار جنبه استقلالی و به حمل شایع و مصداقی به وجود ذهنی نگاه می‌شود که حیثیت صورت ذهنی و وجود ذهنی آن پررنگ است و دیگر بار به جنبه حکایتی و «بما أنه حاک» و به حمل اولی که در این صورت به جنبه استقلالی و صورت ذهنی بودن آن توجهی نمی‌شود؛ متعلق «باید» جنبه حکایتی فعل ذهنی است. اصطلاح روشن «فعل در حال عدم» که در نظریه مستشکل، متعلق «باید اخلاقی» قرار گرفته است، همین جنبه حکایتی فعل ذهنی می‌باشد و با این بیان، اشکال مستشکل نیز مندفع می‌شود، زیرا ایشان به جنبه استقلالی و مصداقی فعل ذهنی اشکال می‌کند، در حالی که آیت‌الله مصباح به جنبه حکایتی آن نظر کرده است.

نتیجه‌گیری

استاد لاریجانی با تفکیک مباحث معناشناسانه از هستی‌شناسانه «الزام اخلاقی» قدم مؤثری را در تبیین مباحث فرااخلاقی برداشته است و نظریه ایشان در «الزام اخلاقی» شبیه نظریه جورج ادوارد مور در «خوب اخلاقی» است. بنابراین، ایشان در معناشناسی شهودگرا و در هستی‌شناسی واقع‌گرا به حساب می‌آید. اما مشکل این نظریه ادعایی بودن آن و ارائه نکردن دلیل است. تنها دلیل ایشان ارجاع به وجدان است که اقناعی نیست زیرا مخالف این نظریه نیز می‌تواند به این دلیل تمسک کند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- جوادی، محسن (۱۳۷۵). *مسئله باید و هست*، قم: بوستان کتاب.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱). *کاوش‌های عقل عملی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۳۷۴). *نهایه الدرایه فی شرح الکفایه [ج ۲]*، قم: سید الشهداء.
- لاریجانی، محمدصادق (الف ۱۳۸۲). «الزامات عقلی و اخلاقی»، پژوهش‌های اصولی، ش ۶، ص ۶-۲۵.
- _____ (ب ۱۳۸۲). *جزوه فلسفه اخلاق*، قم: کتابخانه دایرة المعارف علوم عقلی، ش ۱۳۰.
- _____ (۱۳۸۶). «نظریه‌ای در تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی»، پژوهش‌های اصولی، ش ۷، ص ۲۰۹-۲۳۵.
- مدرسی، سیدمحمدرضا (۱۳۸۸). *فلسفه اخلاق: پژوهشی در بنیان‌های زبانی، فطری، نظری و دینی اخلاق*، تهران: سروش.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۰). *دروس فلسفه اخلاق*، تهران: اطلاعات.
- معلمی، حسن (۱۳۸۰). *مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مور، جورج ادوارد (۱۳۸۲). *اخلاق*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- وارنوک، جیمز (۱۳۶۸). *فلسفه اخلاق در قرن حاضر*، ترجمه و تعلیق محمدصادق لاریجانی، چ ۲، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- ویلیامز، برنارد (۱۳۸۳). *فلسفه اخلاق*، ترجمه زهرا جلالی، قم: نشر معارف.
- Becker, Lawrence C. and Becker (2001). Carlotte B., *Encyclopedia of ethics*, Second Edition, New York.